گزارش «وطن امروز» درباره تحول نقش زنان ایرانی از جنگ ۸ ساله تا جنگ ۱۲ روزه

زن ایرانی مدافع زیست جهان اجتماعی

محسن بنی‌احمدی

در جامعه‌شناسی جنسیت، نقش‌های اجتماعی زنان اغلب به عنوان ستون‌های پنهان ساختارهای اجتماعی توصیف می‌شود؛ نقش‌هایی که ظاهری کمرنگ اما بنیانی استوار دارند و در شرایط عادی، از دید تحلیلی‌های کلان پنهان می‌مانند. با این حال، در لحظه‌های بحرانی تاریخ، این نقش‌ها از حاشیه به مرکز صحنه اجتماعی جابه‌جا می‌شوند و وزن واقعی خود را در حفظ پیکره جامعه آشکار می‌سازند. جنگ تحمیلی ۸ ساله ایران و عراق، الگویی کلاسیک و مبتنی بر جغرافیای مشخص از این جابه‌جایی را ارائه می‌دهد. در آن دوران، زنان ایرانی عمدتاً در نقش پشتیبانان پشت جبهه ظاهر شدند؛ مادرانی که فرزندان را در آغوش می‌گرفتند و در زیر آواز بی‌وقفه هواپیماها به پناهگاه‌ها می‌رفتند، همسرانی که با چسب‌های ضربدری پنجره‌ها را می‌بستند تا از موج انفجارها حفاظت کنند و در نبود مردان، بار معیشت خانوار را تنها بر دوش می‌کشیدند و خواهرانی که در مساجد و بسیج محله، شبکه‌های حمایتی گسترده‌ای برای تأمین البسه، غذا و داروی رزمندگان سازماندهی می‌کردند. این نقش‌ها هر چند حیاتی و ستون مقاومت ملی بودند، در گفتمان غالب و چارچوب تقسیم کار جنسیتی سنتی تفسیر می‌شدند؛ جایی که مردان به عنوان رزمندگان خط مقدم، نماد مقاومت مستقیم و فیزیکی بودند و زنان، حافظان حریم خصوصی، تولیدکنندگان سرمایه عاطفی خانواده و پاسداران خانه تصویر می‌شدند. تقدیر از آنان نیز غالباً در نسبت با نقش‌های همسری و مادری بود.

اما در سناریوی جنگ نامتقارن معاصر، بویژه در درگیری مستقیم اخیر با دشمنی مانند رژیم صهیونیستی که استراتژی آن مبتنی بر حملات غافلگیرانه، موشکی، سایبری و روانی است، جغرافیای مقاومت و در نتیجه نقش‌های اجتماعی مرتبط با آن، دچار دگرگونی ماهوی شد. در چنین صحنه‌ای، مرزهای سنتی «جبهه» و «پشت جبهه» به کلی محو می‌شود. خانه دیگر پناهگاه نیست، خود سنگر است. کوچه و شبکه‌های اجتماعی، میدان جنگ اطلاعاتی می‌شوند. این تحول، الگوی نقش زن ایرانی را دستخوش یک «فراروی ساختاری» می‌کند. این فراروی تنها جغرافیایی نیست (از کیلومترها دورتر به زیر یک سقف و یک صفحه موبایل)، بلکه مفهومی و معرفتی است. از واژه محدود «جنگ» به مفهوم گسترده و همه‌جانبه «زندگی به مثابه مقاومت» تغییر کرده است. در این الگوی جدید، زن از «حافظ حوزه خصوصی» به «استراتژیست حوزه تهدید عمومی» ارتقا می‌یابد. اوست که باید در آنِ واحد، چندین بحران را مدیریت کند؛ بحران روانی ناشی از جنگ رسانه‌ای، بحران امنیت سایبری خانواده، بحران اقتصادی ناشی از اختلال در زیرساخت‌ها و بحران اجتماعی ناشی از شکنندگی شبکه‌های اعتماد.

در این گزارش، با تکیه بر چارچوب‌های جامعه‌شناختی «تاب‌آوری اجتماعی» این تحول را تحلیل می‌کنیم. تاب‌آوری به معنای ظرفیت جامعه برای جذب شوک، تطبیق و بازسازی خود است. در جنگ نامتقارن، این تاب‌آوری نه در سنگرهای خاکی، بلکه در روان افراد، انسجام خانواده‌ها و شبکه‌های ارتباطی محلی ساخته می‌شود. از این منظر، نقش زن به مثابه مدیر این تاب‌آوری، کاملاً محوری می‌شود. ما نشان خواهیم داد چگونه مهارت‌های سنتی زنانه - مانند مراقبت، مدیریت منابع محدود، ایجاد پیوندهای عاطفی و سازماندهی غیرمتمرکز- در شرایط جدید، به مهم‌ترین سرمایه‌های راهبردی برای بقا تبدیل می‌شوند و چگونه زنان ایرانی، در این گذار تاریخی، از «حاشیه‌داران دفاع مقدس» به «معماران و استراتژیست‌های اصلی خط مقدم خانگی» ارتقا می‌یابند. این تحول، گویای این واقعیت است که در جنگ‌های آینده، پیروزی نه‌تنها با موشک، بلکه با شبکه‌های تاب‌آور اجتماعی و زنان به عنوان مدیران این شبکه‌ها تعیین خواهد شد.

■ الگوی جنسیتی مقاومت در جنگ ۸ ساله

برای فهم ژرف این فراروی تاریخی، ابتدا باید به واکاوی الگوی جنسیتی غالب در جنگ ۸ ساله بازگردیم و آن را نه‌تنها در بعد توصیفی، بلکه در چارچوب نظریات انتقادی بررسی کنیم. از دیدگاه جامعه‌شناسان فمینیست مانند سیلویا والبی، جنگ‌ها اغلب به عنوان «ماشین‌های تولید و تقویت جنسیت» عمل می‌کنند؛ ساختارهای جنسیتی موجود را تشدید و نقش‌های سنتی را تقدیس می‌کنند اما همزمان، به دلیل آشفتگی نظم عادی جامعه، فضاهای جدیدی برای مقاومت، مذاکره و بازتعریف نقش زنان گشوده می‌شود. در دفاع مقدس، زنان ایرانی درست در مرکز این تناقض عمل می‌کردند. از یک سو، گفتمان رسمی و ایدئولوژی انقلابی - اسلامی، نقش آنان را عمدتاً در قالب‌های نمادینی چون «مادران شهدا»، «همسران فداکار رزمندگان» یا «پرستاران مجروحان و جانبازان جبهه» مشروعیت می‌بخشید. این نقش‌ها هر چند پراحترام، به طور نظام‌مندی در حوزه خصوصی (مدیریت خانوار در بحران) و نیمه‌عمومی (بیمارستان‌ها، پایگاه‌های جمع‌آوری کمک) محدود و محصور می‌شد. از سوی دیگر، مشارکت مستقیم و گاه رادیکال بخشی از زنان در خود جبهه‌ها - مانند حضور در یگان‌های پدافندی، خدمات فنی در لشکرهای زرهی یا عملیات پشتیبانی منطقه‌ای - نشان‌دهنده شکاف‌ها و نفوذناپذیری‌های همین الگوی جنسیتی بود و عاملیت آنان را به رخ می‌کشید. با این حال، داده‌های کمی - از جمله آمارهای رسمی و روایت‌های تاریخی ثبت‌شده در نهادهایی مانند بنیاد شهید - گواه آن است سهم قاطع، یعنی بیش از ۹۰ درصد مشارکت زنان، ماهیتی غیررزمنده و پشتیبانی‌محور داشت. این الگوی غالب، تاب‌آوری اجتماعی جامعه ایران را بر پایه یک «مداومت قهرمانانه در حوزه خصوصی» بنا می‌کرد. زنان با تداوم بخشیدن به روال‌های حیاتی و روزمره - مانند پخت نان در شرایط سهمیه‌بندی و کمبود آرد، آموزش غیررسمی فرزندان یا سازماندهی تعاونی‌های محلی دوخت و تدارکات - در واقع شبکه‌های اجتماعی و سرمایه عاطفی جامعه را در عمیق‌ترین لایه‌ها بازتولید و حفظ می‌کردند. این مداومت اما در ذات خود ماهیتی «واکنشی» داشت؛ پاسخی ضروری و غریزی به یک تهدید خارجی کاملاً تعریف‌شده که مرزهای فیزیکی و مفهومی آن واضح بود. در چنین چارچوبی، نقش زن ایرانی، با تمام کلیدی بودنش، در نهایت در گفتمان غالب به عنوان «حامی» و «پشتیبان» تعریف و بازتعریف می‌شد، نه به عنوان «سوژه فعال» و «تعیین‌کننده سرنوشت» در میدان عمل استراتژیک.

■ الگوی جنسیتی نوین مقاومت در جنگ ۱۲ روزه

حال در سناریوی جنگ نامتقارن معاصر، با درگیری مستقیم با رژیمی مانند رژیم صهیونیستی، تمام این مرزهای دوقطبی فرومی‌ریزد و الگوی جنسیتی مقاومت به یک پارادایم نوین و پیچیده «تاب‌آوری اجتماعی فعال» منتقل می‌شود. بر اساس نظریه‌های جامعه‌شناسی جنگ معاصر، مانند آنچه ژان بِدِر در «جامعه‌شناسی جنگ» تشریح می‌کند، درگیری‌های نامتقارن (همانند درگیری‌های فرسایشی و دوربرد میان ایران و رژیم صهیونیستی) ماهیتاً از ابزارها و عرصه‌های نظامی کلاسیک فراتر می‌روند و به جنگ تمام‌عیار روانی، سایبری، اقتصادی و زیستی تبدیل می‌شوند. در این سناریو، «خط مقدم» دیگر یک جغرافیای مشخص نیست، بلکه به فضای خانگی، روانی و زندگی روزمره هر شهروند تبدیل می‌شود. دشمن - با تکیه بر ابزارهایی مانند حملات موشکی دقیق به مراکز حیاتی، پروپاگاندای هدفمند در رسانه‌های اجتماعی برای قطبی‌سازی جامعه و حملات سایبری برای ایجاد اختلال در خدمات اولیه - هدف نهایی خود را نه‌تنها تخریب زیرساخت‌های فیزیکی، بلکه «فلج کردن اراده جمعی» و «فروپاشی بافت اجتماعی از درون» از طریق ترس و بی‌اعتمادی قرار می‌دهد. در اینجا ترس به سلاح اصلی بدل می‌شود؛ سلاحی که مرزهای جنسیتی سنتی را بی‌معنا می‌کند. نه مردان به تنهایی، بلکه همه اعضای خانواده - از کودک تا سالمند - هدف مستقیم این جنگ روانی قرار می‌گیرند.

اینجاست که مفهوم «تاب‌آوری اجتماعی» دچار تحولی بنیادین می‌شود. تاب‌آوری از حالت «مداومت واکنشی» و حفظ وضع موجود، به سوی «آفرینش فعال معنا»، «بازسازی مداوم واقعیت» و «ساخت شبکه‌های خودجوش انطباق» تغییر جهت می‌دهد. در این پارادایم جدید، زن نه نگهبان منفعل حریم خصوصی، بلکه معمار فعال این شبکه‌های انطباق است. اوست که باید در مواجهه با حملات روانی، معنایی از امنیت و امید را خلق، در برابر اختلال سایبری، سرمایه ارتباطی خانواده را مدیریت و در بحران اقتصادی ناشی از جنگ، راه‌های جدید «زیست کردن» را ابداع کند. این نقش، او را از جایگاه حاشیه پشتیبانی به کانون تولید استراتژی برای بقا و انسجام اجتماعی ارتقا می‌دهد. به بیان دیگر، مهارت‌های ارتباطی، عاطفی و مدیریتی زنان که در جنگ گذشته در خدمت «حفظ خانه» بود، اکنون در خدمت «دفاع از کلِ زیست‌جهان اجتماعی» قرار می‌گیرد و ماهیتی کاملاً سیاسی و راهبردی می‌یابد.

■ زنان ایرانی به عنوان مبدأ کنشگر و مدیر در «کارخانه عاطفی خانواده»

در این چارچوب تحلیلی، زنان ایرانی به عنوان مبدأ کنشگر و مدیر در «کارخانه عاطفی خانواده» (به تعبیر برجسته آرجون آپادورای در نظریه‌های جهانی‌سازی فرهنگی) ظاهر می‌شوند. آپادورای بر تولید و گردش «سرمایه‌های عاطفی» در عصر جهان‌شهری تأکید دارد؛ جایی که خانواده به کانونی برای تولید معنا، تعلق و ثبات روانی تبدیل می‌شود. در جامعه‌شناسی ایرانی، خانواده همواره نه‌تنها به عنوان واحد تولیدکننده اقتصادی، بلکه به مثابه هسته مرکزی تولید سرمایه انسانی، اخلاقی و فرهنگی فهمیده شده است. زنان در نقش مدیران ارشد این نهاد، اکنون از تولیدکنندگان صرف سرمایه عاطفی (مانند آرامش‌بخشی به فرزندان در برابر زوزه آژیرها و تلطیف فضای ترس) به استراتژیست‌های کلان بازسازی اجتماعی و روانی ارتقا می‌یابند. آنان دیگر تنها تسکین‌دهنده نیستند، بلکه مهندسان اجتماعی تاب‌آوری‌اند.

این فراروی، پیچیدگی‌های جامعه‌شناختی عمیق و چندلایه‌ای را آشکار می‌کند. نخست، شاهد تغییر پارادایم از نقش «حافظ» به «آفریننده» هستیم. در جنگ ۸ ساله، حفظ زندگی روزمره (مانند بستن پنجره‌ها با نوار چسب و ذخیره آب و غذا) عمدتاً واکنشی دفاعی در برابر تهدیدی بیرونی و ملموس بود اما در جنگ نوین نامتقارن، زنان باید خود زندگی و روال آن را از نو و در میدان تهدیدی نامرئی و همه‌جاگیر بازطراحی و «ابداع» کنند. این آفرینش، بر پایه «مداومت شجاعت» استوار است؛ شجاعتی که به قول میشل فوکو در تحلیل قدرت، نه امری ذاتی یا تقدیری، بلکه عملی «اراده‌شده»، تمرین روزمره مقاومت و نوعی هنر «زیستن تحت شرایط غیرممکن» است. زن در این صحنه، با هر تصمیم خلاقانه، در حال اعمال قدرت تولیدگرایانه و ساختن قلمرویی از خودمختاری در دل بحران است.

دوم، شاهد گسترش کیفی و کمی دامنه مسؤولیت هستیم. در دفاع مقدس، جنگ اگرچه بر کل جامعه سایه افکنده بود اما عمدتاً «مردانه» و جغرافیایی آن «دور» تصور می‌شد. اکنون جنگ به درون خانه نفوذ کرده و همه اعضای خانواده را بی‌تفکیک جنسیت و سن، به بازیگران این صحنه تبدیل کرده است. زنان در جایگاه مدیران سنتی و بالفعل حوزه خصوصی، ناگزیر باید علاوه بر مدیریت بحران، تعارض‌های درون‌ساختی را نیز هدایت کنند. همچنین آنان باید بدون دسترسی به مشاوران حرفه‌ای، نقش درمانگران خانوادگی را بر عهده گرفته و تاب‌آوری روانی فرزندان در برابر بمباران اطلاعات هراس‌آور را آموزش دهند. آمارهای جهانی از جنگ‌های مشابه، مانند جنگ اوکراین، نشان می‌دهد زنان در چنین شرایطی تا ۷۰ درصد از بار عاطفی، سازمانی و لجستیکی بقای خانواده را بر دوش می‌کشند. در ایران این بار سنگین در بافت فرهنگی - مذهبی خاص، به لایه‌ای پیچیده از «معناافزایی» دچار می‌شود. مقاومت روزمره ممکن است از طریق گفتمان‌های مذهبی مانند تفسیر ایستادگی به عنوان «جهاد» معنادار و متعالی شود. این فرآیند، از یک سو بار مسؤولیت را تقدیس می‌کند و انگیزه می‌بخشد و از سوی دیگر ممکن است بار اضافی انتظارات اجتماعی را بر دوش زنان بگذارد. بنابراین زن ایرانی در این سناریو، هم مدیر بحران، هم مهندس اجتماعی و هم معناساز فرهنگی است. این چندپارگی نقش، نشانگر ظهور الگویی کاملاً نوین از عاملیت زنانه است که مقاومت را از عرصه نبرد فیزیکی به عرصه پیچیده زیست روزمره منتقل کرده است.

این پیچیدگی نقش و فراروی تاریخی، ریشه در تحولات ساختاری ژرف جامعه ایرانی در چند دهه اخیر دارد. از دهه ۱۳۸۰ به بعد، ما شاهد یک انقلاب خاموش آموزشی بوده‌ایم. نرخ مشارکت زنان در آموزش عالی به بیش از ۶۰ درصد رسیده و در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی، فنی و پزشکی، آنان اکثریت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. همزمان، نرخ رسمی اشتغال آنان، هرچند پایین و در حدود ۱۸ درصد باقی مانده اما با تمرکز روزافزون بر بخش‌های خدماتی، دانش‌بنیان و اقتصاد دیجیتال (از طراحی نرم‌افزار تا تجارت الکترونیک و تولید محتوا)، پتانسیل بی‌سابقه‌ای برای تاب‌آوری نوین اجتماعی فراهم کرده است. در صحنه جنگ نامتقارن معاصر، این «سرمایه انسانی دوگانه» زنان - ترکیبی منحصربه‌فرد از دانش و شبکه‌های سنتی (مانند پیوندهای فامیلی و محلی) و مهارت‌های مدرن (مانند سواد دیجیتال، مدیریت اطلاعات و ارتباطات مجازی) - به اصلی‌ترین ابزار دفاع غیرنظامی و بازسازی اجتماعی تبدیل می‌شود.

برای نمونه، زنان تحصیلکرده و متصل به فضای مجازی می‌توانند کمپین‌های محلی «ضدترس» و تاب‌آوری اطلاعاتی را سازماندهی کنند. برگزاری جلسات مجازی خانواده‌محور برای تحلیل و خنثی‌سازی پروپاگاندای روانی دشمن، یا طراحی برنامه‌های آموزشی خلاقانه برای کودکان که ترس از انفجار را به «درس ایستادگی» تبدیل کند. این اقدامات، نه رویکردی سکولار و بی‌اعتنا به زمینه، بلکه عمیقاً ریشه‌دار در ارزش‌های اسلامی - ایرانی است و می‌تواند با مفاهیمی مانند «صبر استراتژیک» (که در قرآن بر آن تأکید شده و به معنای مقاومتی فعال و هوشمندانه است)، «تعقل» و «امر به معروف» در قالب ترویج آرامش و انسجام بازتعریف شود. از منظر جامعه‌شناسی قدرت، این فراروی به تولد «قدرت نرم جنسیتی» می‌انجامد؛ شکلی از قدرت که در آن زنان، بدون در دست داشتن سلاح متعارف، هیمنه و اثرگذاری روانی دشمن را از طریق بازتولید معنا، تولید امید و ترمیم شبکه‌های اعتماد اجتماعی خنثی می‌کنند. آنان با مدیریت کارخانه عاطفی و اطلاعاتی خانواده، در واقع در حال یک مقاومت روانی گسترده هستند.

اما این نقش محوری، بدون چالش نیست. خطر «فرسودگی عاطفی» در میان زنان که مطالعات جهانی در شرایط مشابه جنگی آن را تا ۴۰ درصد تخمین می‌زند، تهدیدی جدی است. فشار چندجانبه مدیریت بحران، کار نامرئی خانگی، اشتغال احتمالی و بار سنگین عاطفی، می‌تواند منابع روانی آنان را تهی کند. همچنین تنش‌های جنسیتی ناشی از وابستگی بیشتر کل خانواده به حوزه خصوصی (که تحت مدیریت زن است) ممکن است الگوهای سنتی قدرت در خانواده را به چالش بکشد و مقاومت‌های درونی ایجاد کند. در اینجا سیاست‌گذاری هوشمند دولتی - مانند ایجاد پلتفرم‌های مشاوره روان‌شناسی آنلاین ویژه زنان، برنامه‌های حمایت اجتماعی از زنان سرپرست خانوار در بحران یا آموزش‌های عمومی تاب‌آوری خانواده‌محور - می‌تواند تا حدی این چالش‌ها را تعدیل کند اما در نهایت، موفقیت این الگوی نوین مقاومت، به اراده جمعی، خودسازمان‌دهی و خلاقیت خود زنان وابسته است. آنان هستند که باید در میدان عمل روزمره، توازنی جدید بین نقش‌های سنتی و مدرن، مسؤولیت فردی و جمعی و بین مقاومت و مراقبت از خود بیابند. این شاید یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال تعیین‌کننده‌ترین جبهه‌های جنگ نامتقارن آینده باشد.

■ فرجام سخن

در نهایت، این فراروی تاریخی و ساختاری، زن ایرانی را از تصویر شناخته‌شده «پشتیبان دفاع مقدس» به جایگاه پیچیده و تعیین‌کننده «معمار تاب‌آوری نوین» ارتقا می‌دهد. اگر جنگ ۸ ساله، جامعه ایران را عمدتاً بر پایه «همبستگی مکانیکی» دورکهایمی - یعنی اتحاد بر مبنای تشابه و دفاع از مرزهای مشترک - بسیج و متحد کرد، جنگ نوین نامتقارن، نیازمند «همبستگی ارگانیک» پیشرفته‌تری است؛ شبکه‌ای ظریف و درهم‌تنیده از واحدهای مستقل اما مرتبط که در آن هر خانواده به یک «واحد مقاومتی خود سازمان‌یافته» بدل می‌شود و زنان، به عنوان مدیران دانش‌بنیان و عاطفی، قلب تپنده و مغز برنامه‌ریز آن هستند. در این الگو، مقاومت دیگر یک عمل متمرکز و نمایشی نیست، بلکه هزاران عمل روزمره، خلاق و نامرئی است که در آشپزخانه، در گفت‌وگوی مجازی، در برنامه‌ریزی و در آرامش بخشیدن به کودک ترسیده جاری می‌شود.

نقش‌های جنسیتی سنتی، در مواجهه با بحران‌های فراگیر، از حاشیه به مرکز صحنه اجتماعی حرکت می‌کنند و ماهیت تاب‌آوری را از حالت منفعلانه و «واکنشی» به وضعیتی فعالانه و «آفرینشگر» تبدیل می‌کنند. در این پروژه پیچیده ملی - که ادامه صرف زندگی روزمره تنها بخش ابتدایی و پیش‌پاافتاده آن است - زنان ایرانی با تلفیق خرد کهن و مهارت‌های نوین، با «مداومت در زیست معنادار»، در حال انجام کاری فراتر از حفظ خانواده هستند. آنان در واقع با هر اقدام ریز و درشتی که شبکه‌های اعتماد را تشکیل می‌دهد، ترس را به چالش می‌کشند و معنایی از امید می‌آفرینند و پیکره اجتماع را در برابر ویرانگرترین سلاح عصر - یعنی یأس و تفرقه - واکسینه می‌کنند. این واکسیناسیون اجتماعی، محصولی از آزمایشگاه‌های خانگی است که مدیران آن اغلب زنان هستند.

این چشم‌انداز، یک وعده‌گاه تاریخی را ترسیم می‌کند که در آن، «خانه» نه یک پناهگاه موقت و انفعالی، بلکه یک «قلعه دائمی مقاومت» است. قلعه‌ای که دیوارهای آن از دانش ساخته شده، خندقش شبکه‌های ارتباطی است و مهماتش، سرمایه عاطفی و فرهنگی‌ای است که به طور مداوم تولید و بازتولید می‌شود. پذیرش این نقش جدید، مستلزم بازنگری اساسی هم از سوی نهادهای حاکمیتی و هم از درون خود جامعه است. سیاست‌ها باید از این معماران نامرئی تاب‌آوری، نه به عنوان جمعیت آسیب‌پذیر، بلکه به عنوان شرکای استراتژیک، حمایت همه‌جانبه - روانی، آموزشی و اجتماعی - به عمل آورد. تنها در این صورت است که این گذار از حاشیه به مرکز، می‌تواند به پایداری کامل یک الگوی نوین دفاع غیرنظامی و انسجام اجتماعی در عصر بی‌ثباتی منجر شود.

۲ منطق متقابل در مسأله زن

مساله زن در جهان معاصر بیش از آنکه موضوعی اجتماعی یا سیاسی باشد، صحنه رویارویی ۲ منطق تمدنی است. از یک سو منطق غربی قرار دارد که در قالب فمینیسم جریان اصلی، زن را موجودی فاقد ذات و تعریف‌شونده در بستر ساخت‌های تاریخی و قدرت می‌پندارد و از سوی دیگر نگاه اسلام است که بر اصالت، فطرت و حقیقت زن استوار است. این ۲ نگاه، نه در سطح رفتارهای اجتماعی، بلکه در بنیادهای انسان‌شناختی و هستی‌شناختی با یکدیگر تفاوت دارند. همین تمایز عمیق است که رهبر معظم انقلاب با تعبیر «ابطال منطق غلط غرب درباره زن» از آن یاد کردند؛ تعبیری که معنای آن را باید در همین نقطه تقابل جست‌وجو کرد، نه در سطح یک نقد سیاسی گذرا.

در غرب مدرن، با حذف مفهوم طبیعت انسانی و تبدیل هویت انسان به مساله‌ای قابل مهندسی، زن نیز از یک موجود دارای حقیقت به یک پروژه تبدیل شد. جمله معروف سیمون دوبووار که می‌گوید «زن، زن زاده نمی‌شود، بلکه زن می‌شود» عصاره همین نگرش است؛ نگرشی که زن را دارای ماهیت نمی‌داند و او را محصول تاریخ، فرهنگ و نهایتاً سیاست می‌پندارد.

طبیعی است در چنین افقی که معیار انسان کامل، الگوی مردانه است، زن برای یافتن جایگاهی «برابر»، ناگزیر می‌شود به سمت همان معیار حرکت کند. ارزش‌هایی چون آزادی، استقلال، عقلانیت و حضور اجتماعی، در قالب مردانه تعریف می‌شود و زن برای کامل شدن، باید فقدان‌هایی را که ساختار قدرت برای او تعریف کرده، جبران کند. این خودآگاهی آسیب‌دیده، زن را از خودش دور کرده و به موجودیتی نقش‌باز، نمایشی و فاقد اتکای هویتی بدل کرده است.

به همین دلیل است که از دل فرهنگ سرمایه‌داری، زن همزمان هم مطالبه‌گر حقوق بیشتر است و هم گرفتار شیءوارگی، کالایی شدن و بهره‌کشی اقتصادی و جنسی، زیرا ریشه بحران نه در کمبود حقوق، بلکه در تخریب اصل هویت است. حتی جنبش‌های فمینیستی که در آغاز برای رفع تبعیض پدید آمدند، بتدریج در دام همین منطق افتادند؛ آنان چیزهایی را مطالبه می‌کردند که از پیش برای‌شان تعریف شده بود. برابری یعنی شبیه مرد شدن، آزادی یعنی آزاد بودن مثل مرد و حضور اجتماعی یعنی حضور به روش مردانه.

نتیجه این مسیر، هرچند افزایش ظاهری حقوق زنان بود اما عملاً فاصله گرفتن آنان از هویت زنانه و حرکت به سوی یک جامعه تک‌جنسیتی بود که در آن خانواده، زوجیت، مادری و نقش‌های اصیل زنانه جایگاه خود را از دست دادند و به تدریج معناهای تازه‌ای یافتند که بیش از آنکه ریشه در واقعیت وجودی زن داشته باشند، در منطق تولید سرمایه‌داری تعریف شده بودند.

در نقطه مقابل، اسلام و بویژه تجربه تاریخی جمهوری اسلامی، نوعی مقاومت هویتی را نمایندگی می‌کند؛ مقاومتی که زن را نه موجودی ناقص و نیازمند پر کردن فقدان‌ها، بلکه حامل حقیقت، کرامت و اصالت می‌داند. در این نگرش، زن نه باید به شکل مرد درآید تا ارزشمند شود و نه باید در خانه محبوس بماند تا اصالتش محفوظ بماند، بلکه اساس کار بر نوعی حضور دوگانه است: حضور زن نزد خویش و حضور زن نزد جامعه. زن نخست باید خود را در آیینه حقیقت زنانه ببیند؛ یعنی درک کند هویت او نه برساخته قدرت، بلکه ریشه‌دار در فطرت و حکمت الهی است. سپس بر پایه همین هویت، در جامعه نیز نقش‌آفرین شود؛ حضوری که نه تقلید از مردانگی است و نه انکار مسؤولیت‌های اجتماعی.

تجربه چهل‌وچند ساله جمهوری اسلامی نشان داده این رویکرد عملی است. زن مسلمان ایرانی توانسته هم مادر باشد و هم کنشگر اجتماعی، هم اهل علم و هنر باشد و هم اهل جهاد اجتماعی، هم در میدان مقاومت بدرخشد و هم در عرصه خانواده ستون منزلت باشد، بی‌آنکه برای حضور اجتماعی، مجبور به ترک هویت زنانه یا تقلید از الگوی مردانه شود.

رهبر انقلاب بارها هشدار داده‌اند حل مسائل زنان با الگوهای غربی نه‌تنها حقیقت زن را مخدوش می‌کند، بلکه جامعه را به همان ورطه‌ای می‌برد که غرب دچار آن شده است؛ ورطه‌ای که در آن زن خود را در آیینه نگاه سرمایه‌داری پیدا می‌کند، نه در آیینه حقیقت وجودی خویش. تأکید ایشان بر حساسیت در حوزه رسانه، خانواده، حجاب، الگوی مصرف و نوع حضور اجتماعی زن، دقیقاً برخاسته از درک همین مساله است، زیرا هر جا منطق برساخت غربی وارد شود، بتدریج هویت زنانه آسیب می‌بیند و جامعه در مسیر مردانه‌سازی ارزش‌ها قرار می‌گیرد.

از این منظر، سخن رهبر انقلاب مبنی بر اینکه «زنان ما در موضع مدعی وضعیت زنان در جهان قرار دارند» سخنی دقیق و واقع‌بینانه است. زن ایرانی امروز، برخاسته از تجربه‌ای متفاوت و هویتی پایدار، به جهان نشان می‌دهد می‌توان زن بود، فعال بود، اثرگذار بود و در عین حال زنانه ماند؛ می‌توان در خانواده محور بود و در جامعه پیشرو؛ می‌توان آزاد بود اما در مدار حقیقت، نه در مدار استانداردهای مردانه.

به همین دلیل زن ایرانی در این تقابل تمدنی، نه در موضع دفاعی، بلکه در موضع طرح یک الگوی بدیل قرار دارد؛ الگویی که نه بر فقدان و بحران، بلکه بر هویت و کرامت استوار است.